

بررسی و تحول الگوهای کلان قدرت سیاسی سیستان در جمهوری اسلامی ایران

مجتبی مقصودی^۱، فریدون هراتی^۲

چکیده

قدرت سیاسی بعنوان نیرویی کنترل کننده، اداره کننده و هدایت کننده در یک سرزمین و جامعه تعریف می‌شود. منطقه سیستان در جمهوری اسلامی ایران از دیرباز تحت تأثیر قدرت سیاسی چه در عرصه ملی و چه محلی بوده که به شکل‌های مختلف بر این منطقه نمایان گشته است. این تنوع تأثیرگذاری قدرت سیاسی را می‌توان بعنوان الگوهای کلان قدرت سیاسی یک منطقه دانست که در قیاس با قدرت ملی یک حکومت در یک سرزمین بخشی از آن متبلور می‌شود. از این‌رو در این مقاله سوال مهم این است که الگوهای کلان قدرت سیاسی سیستان کدامند؟ و دچار چه تحول و تغییری شده است؟ فرضیه حاضر که براساس روش کیفی گروه متمرکز تدوین شده، سه الگوی تمرکزگرا، تکثرگرا و نمایندگی را در منطقه سیستان مورد شناسایی قرار می‌دهد که الگوی تمرکزگرا منتسب به کیانیان و الگوی تکثرگرا منتسب به خوانین و طوایف و الگوی نمایندگی را منتسب به نمایندگان مجلس می‌داند که از پی هم در سیستان تحول یافته‌اند. نکته پر اهمیت در مقاله حاضر این است که الگوی نمایندگی که یک الگوی مدرن سیاسی محسوب می‌شود با نگرش معطوف به رقابت برای کسب قدرت در سیستان می‌تواند یک الگوی واپسگرا قلمداد شود.

واژگان کلیدی: سیستان، گروه متمرکز، الگوهای قدرت سیاسی، تمرکزگرا، تکثرگرا

^۱ دانشیار، دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان fereydounharati@gmail.com

مقدمه

سیستان بعنوان یکی از ایالت‌های شرقی در جمهوری اسلامی ایران از گذشته تا به امروز نقش پراهمیتی داشته است، چه از آن‌رو که در دوره‌ای از تاریخ بعنوان انبار قلعه ایران محسوب می‌شده و می‌توانست خوراک ملت ایران را تأمین نماید و چه از آن جهت که بعنوان یک ایالت مرزی، نقش پراهمیتی را در تأمین امنیت ایران ایفا می‌نماید. ویژگی‌هایی چون موقعیت سرزمینی، امکانات طبیعی و مخصوصاً وجود رود زاینده هیرمند و شاهراه بازرگانی شرق به غرب و شمال به جنوب، سیستان را که روزگاری بزرگتر از خراسان بود، به سرزمینی پراهمیت تبدیل کرده بود. باروری خاک، ساکنان پرتلاش و رونق تجاری زمینه را برای شکوفایی اقتصادی آن فراهم کرد و از این‌رو نظام‌های سیاسی و فرهنگی نیرومندی در آن ظهور کردند که در ادواری چون صفاریان تاریخ ملی را نیز شکل می‌داد (صبوری و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۳). اما موضوع قدرت سیاسی در سیستان یکی از موضوعات پراهمیت تاریخ ملی- محلی سیستان است که بنابر جایگاه سیستان در تاریخ ایران، از آن‌گریزی نیست، بطوریکه این منطقه متأثر از قدرت سیاسی خود در نظام مشترک‌المنافع هخامنشی، چهارمین ساتراپی و بخشی از کوست خاور در ساختار فدرال ساسانی را تشکیل می‌داد. در دوره اسلامی نیز، سیستان مرکز مهمی در جنبش‌های سیاسی برای باز پیدایی ایران‌گرایی به شمار می‌رفت. بسیاری حرکت‌ها و جنبش‌ها از سیستان آغاز و در سراسر فلات ایران گسترده شد. صفاریان سیستان نخستین سلسله‌ای بودند که از اسارت خلافت عباسی رهایی یافتند و سلسله‌های متوالی همیشه سیستان را بعنوان بخشی از سرزمین‌های ایران در نظر داشتند. برای دولت صفوی مرزهای خاوری آن مسئله‌ای اساسی بود و از آغازین، بخشی از سرزمین‌های ایران در نظر می‌گرفتند. از این‌رو با گماردن حاکمان محلی وفادار همیشه توجه خاصی به این منطقه داشتند. اهمیتی این چنینی ناشی از قدرت سیاسی سیستان بوده است که آن را در طول تاریخ برجسته می‌کرده است. تشریح قدرت سیاسی در سیستان، برآیند نیروهایی هستند که توانایی اداره‌کنندگی آن را داشته و یا بر آن تأثیرگذار بوده‌اند. از این‌رو در عرصه کلان قدرت سیاسی می‌توان از آنها بعنوان الگوهایی یاد کرد که در پیوند با قدرت، ویژگی‌های قدرت را در سیستان به اجرا گذاشته‌اند. پژوهش حاضر که با استفاده از روش فوکوس‌گروپ بدان پرداخته شده، به دنبال پاسخگویی به این پرسش‌هاست که الگوهای کلان قدرت سیاسی در سیستان کدامند؟ و دچار چه تحولی شده‌اند؟ پس از ارائه مباحث نظری پیرامون قدرت و معرفی اجمالی سیستان، به شناسایی و تحول الگوهای کلان قدرت سیاسی پرداخته می‌شود.

۱- مباحث نظری پیرامون قدرت

کمتر واژه نظیر قدرت هست که این همه بکار می‌رود و برای تأمل درباره آن نیازی به ظاهر چندان احساس نشود؛ و در همه اعصار زندگی بشر نیز به همین صورت بوده است. موریس دوورژه^۱ می‌گوید: «مفهوم قدرت بسیار وسیع و مبهم است. مثلاً رئیس دولت صرفاً فرمانروا و قدرتمند است، شهروند ساده صرفاً فرمانبر تحت قدرت است و بقیه افراد هم فرمانبرند و هم فرمانده» (دوورژه، ۱۳۵۸: ۲۰). وی سپس در ادامه می‌گوید: «ما نمی‌توانیم قدرت را به معنای مطلق رابطه انسانی نابرابری بدانیم که براساس آن، یک فرد، فرد دیگری را مجبور به اطاعت از خود کند، بلکه قدرت، یک رابطه ویژه و دارای قیودی خاصی است» (دوورژه، ۱۳۵۸: ۲۱-۲۰). از نظر ماکس وبر^۲ قدرت عبارتست از «امکان تحمیل اراده فرد بر رفتار جمعی دیگر» (Weber, 1954: 323). در حالیکه در تعریفی طبقاتی از قدرت در جامعه‌شناسی کارل مارکس قدرت از «اعمال قهر متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر» تعریف می‌شود (مارکس و انگلس، ۱۳۵۹: ۸۱).

جان کنت گالبرایت^۳ در کتاب «آناتومی قدرت»^۴ ابزار اعمال قدرت را ابزار تنبیهی، تشویقی و اقناعی می‌داند که دیگران را مقهور اطاعت و تسلیم می‌نماید (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۸-۱۱). اما در پس این سه ابزار سه منبع قدرت وجود دارد که مشروع بخش به قدرت است. که عبارتند از شخصیت، مالکیت و سازمان. ۱- شخصیت؛^۹ که در اصطلاح عام همان رهبری است. خصلت جسمانی، فکری، بیانی، قاطعیت اخلاقی یا دیگر ویژگی‌های شخصی که موجب دست یافتن به یک یا چند ابزار قدرت می‌شود. ۲- مالکیت؛ مالکیت یا ثروت (درآمد) هیبتی به فرد می‌دهد که همان عزم جزم اوست و می‌تواند موجب اطاعت شرطی بشود. در زمان‌های پیشین اعتبار و مالکیت آنقدر زیاد بود که آنچه ثروتمند می‌گفت و می‌اندیشید در عقیده دیگران چون امری بدیهی و مسلم تأثیر می‌گذاشت. ۳- سازمان؛ مهمترین منبع قدرت در جوامع امروزی است، در درجه نخست با قدرت شرطی خویشاوند است. ضرورت سازمان برای اعمال قدرت شرطی امری بدیهی است. لذا لازمه سازمان وادار کردن و در نتیجه تسلیم کردن در برابر هدف‌های آن است (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۱۴-۱۲). گالبرایت معتقد است که قدرت در گذشته بصورت شخصیت بوده است، اما این نوع قدرت جای خود را به مالکیت داد. سرمایه‌داری تجاری منبع اولیه قدرت خود را از مالکیت داشت اما این منبع قدرت دیگر زمین نبود بلکه بصورت سرمایه بویژه بصورت کالا برای فروش و زر و سیم برای تهیه آن درآمده بود. در همان حال اهمیت

¹ Maurice deVarge

² Max Weber

³ John Kenneth galbraith

⁴ The anatomy of power

شخصیت رو به کاهش می‌رفت، سازمان بیشتر سربلند می‌کرد و قدرت تشویقی به شدت فزونی می‌گرفت. استفاده از قدرت تنبیهی کاستی می‌پذیرفت هرچند هنوز در دسترس بود. اعمال قدرت اقتناعی، بصورت محدود و جالب توجه و با آینده‌نگری انجام می‌گرفت (گالبرایت، ۱۳۷۱: ۲۱-۱۵).

۲- روش پژوهش

فوکوس گروپ^۱ یا گروه کانونی یا گفتگوی گروهی متمرکز یکی از انواع متعدد شیوه‌های کیفی است. ادmond^۲ در تعریف گفتگوهای متمرکز چنین می‌گوید: «گفتگو گروهی متمرکز هر گفتگوی هدایت شده یا هدایت نشده در جهت یک موضوع خاص است که مورد علاقه یا مرتبط با اعضای گروه یا پژوهشگر باشد». مورگان^۳ نیز معتقد است: «گروه‌های کانونی شکلی از مصاحبه گروهی هستند که بر تعامل در گروه تأکید دارد البته این تعامل براساس موضوعات ارائه شده از سوی محقق است و در گروه‌های کانونی، تعامل بین شرکت کنندگان در تحقیق مبنای ایجاد داده‌ها و بینش و آگاهی قرار می‌گیرد» (مورگان، ۱۳۹۴: ۱۶-۱۵). رابرت مرتون^۴ بعنوان یک جامعه‌شناس این شیوه را در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم با نگارش کتابی با عنوان «گفتگوهای متمرکز»^۵ در سال ۱۹۵۶ م مرسوم نمود. در سال‌های دهه پنجاه این شیوه بیشتر به شکل عادی و پیش‌پا افتاده در تجارت استفاده می‌شد اما در دهه ۱۹۸۰ م جامعه‌شناسان این شیوه را دوباره کشف کردند و به گروه کانونی شهرت بیشتری یافت. این شیوه در دهه ۱۹۹۰ م به دو دلیل شناخته‌تر شد اول به دلیل استفاده از آن در پژوهش‌های مربوط به فرهنگ عامه و دیگری استفاده گسترده بیل کلینتون از این تکنیک در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۹۲ که انجام داد. بحث گروهی متمرکز دارای عناصر اصلی برای اجرا می‌باشد که ضمن سادگی دقت در هر یک از این عناصر الزامی است. این عناصر عبارتند از: ۱- گروه (مرکب از ۶ تا ۱۲ نفر)، ۲- بحث (موضوع مشترک)، ۳- مدیر (گرداننده بحث)، ۴- اطلاعات نهایی (مورگان، ۱۳۹۴: ۳۳-۲۳).

موضوع این پژوهش در ابتدا گزارشی از تاریخ تحولات سیاسی سیستان از گذشته تا سده‌های اخیر بود که بعنوان سمینار درس جامعه‌شناسی سیاسی در مقطع دکتری از طرف نویسنده که موطن‌اش می‌باشد، ارائه گردید. در نشست دیگری که میان اعضای گروه شامل چهار نفر از دانشجویان مقطع دکتری و به هدایت‌گری

¹ Focus Group

² Edmunds

³ Morgan

⁴ Robert Merton

⁵ The Focused Interview

مجتبی مقصودی به بحث در خصوص تحولات سیاسی سیستان پرداخته شد و به طرح این مسئله معطوف شد که الگوهای کلان قدرت سیاسی در سیستان آیا بعنوان یک موضوع مستقل قابلیت بحث دارد یا خیر؟ و اگر محل اعراب است این الگوها دچار چه تحول و تغییر شده‌اند؟ با طرح این بحث میان اعضای گروه، این عنوان براساس آنچه از مستندات و کتب تاریخی سیستان و گفتگوهای شفاهی قابل فهم شد، بدین نکته اشاره داشت که سیستان در طول تاریخ سیاسی خود الگوهایی از قدرت را پشت سر نهاده که متناسب با شرایط و عوامل دچار تحول شده است.

براساس گفتگوهایی که صورت پذیرفت، سه نوع قدرت سیاسی در سیستان شناسایی شد که عبارت بودند از: ۱- کیانیان سیستان که ادوار طولانی از تاریخ سیستان، قدرت را در دست داشتند. ۲- خوانین و طوایف در منطقه سیستان که دوره‌ای از قرن نوزدهم و بیستم توانستند خود را مطرح سازند و ۳- نمایندگی مجلس که قرن بیستم تعریفی از قدرت سیاسی یافته بود. این الگوها با عناوینی؛ ۱- الگوی متمرکزگرا قدرت (منتسب به کیانیان)، ۲- الگوی تکثرگرا قدرت (منتسب به خوانین و طوایف) که در خود شکنندگی قدرت را دنبال می‌کرد و ۳- الگوی نمایندگی (نمایندگان مجلس) نام‌گذاری گردید.

برای الگوی اول مستندات تاریخی آثاری چون «احیاء الملوک» تألیف ملک شاه حسین کیانی، و «شجره الملوک» سروده صبوری، ناصح و ظهیر ادامه سنت تاریخ‌نویسی ملوک نیمروز نامبرده شد که این دو اثر و علی‌الخصوص کتاب شجره الملوک، الگوی متمرکز را تأیید می‌کرد. براساس این اثر، کیانیان سیستان که نماد الگوی تمرکزگرا معرفی می‌شدند، ملوکی بودند چندین سده بر سیستان حکمرانی کرده‌اند. همانطور که مصحح آن در توضیحات این اثر نیز می‌آورد: شجره الملوک «تاریخ منظوم سیستان از کهن‌ترین روزگاران تا فرمانروایی ملک بهرام کیانی در دهه‌های نخست حکومت قاجاران» که تحولات فرمانروایان بومی آن است را توضیح می‌دهد. در خصوص الگوی دوم رجوع به آثاری چون «زاد سروان سیستان» تألیف غلامعلی رئیس‌الذکرین و «امیران مرزدار و مرزها خاوری ایران» و «بازیگران کوچک در بازی بزرگ» نوشته پیروز مجتهدزاده، قابل استناد بود و برای الگوی سوم آنچه که بحث گردید ضمن آثاری همچون «سیستان نامه» تألیف ایرج افشار سیستانی و «تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان» اثر مریم ابراهیمی، بهره‌گیری از بحث‌های تفسیری بود.



تصویر (۱) الگوهای کلان قدرت سیاسی سیستان براساس روش فوکوس گروپ

۳- معرفی اجمالی سیستان در جمهوری اسلامی ایران

۳-۱- موقعیت، وسعت و تقسیمات سیستان

سیستان بعنوان یکی از شهرهای جمهوری اسلامی ایران در جلگه پست و هموار در منتهی الیه مرز شرقی کشور بین ۳۰ درجه و ۱۸ دقیقه تا ۳۱ درجه عرض شمالی و ۶۱ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۶۱ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. مساحت سیستان ۸۱۱۷ کیلومتر مربع است و حد شرقی آن در امتداد رود مرزی هیرمند، مرز ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد. سیستان از شمال و مشرق به افغانستان و از جنوب به شهرستان زاهدان، از مغرب و شمال غربی به کویر لوت و شهرستان بیرجند خراسان محدود است (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۳۱).

سیستان به لحاظ تاریخی جزئی از ایران محسوب می‌شده در حالیکه در طول تاریخش موقعیت و وسعت متفاوتی داشته است. بعنوان نمونه در قرن یازدهم هـ ق سرحد شرقی سیستان، از کشمیر تا ساحل دریای هند و حد غربی آن تا کرمان و حد شمالی‌اش اسفزار (سبزوار هرات) و حد جنوبی آن سند بوده است. اما آنچه که امروزه از سیستان باقی مانده ناشی از سیاست‌های استعماری انگلیس در راه حفظ هندوستان در دوره قاجاریه می‌باشد که طی دو حکمیت توسط نمایندگان دولت انگلیس یعنی شخص گلداسمید در سال

۱۸۷۲م که سیستان به دو منطقه اصلی و فرعی تقسیم گردید. قسمت اصلی و کوچکتر آن سهم دولت ایران و قسمت فرعی آن سهم دولت افغانستان شد. در حالیکه دولت ایران در ناآرامی‌های آن ایام سیستان را به خراسان ملحق کرده بود در سال ۱۳۱۰ش با تصویب قانون جدید تقسیمات کشوری، سیستان از خراسان و بلوچستان از کرمان جدا و تشکیل یک استان جدید به نام «سیستان و بلوچستان» را دادند و بصورت یک مجموعه اداری سیاسی درآمدند (سیاسر، ۱۳۸۲: ۷۱). سال‌های پس از ۱۳۲۶ منطقه سیستان دستخوش تغییرات کشوری شد. در تغییرات سال ۱۳۲۶ دهستان «شیب آب»، «پشت آب» یک بخش با مرکزیت قصبه «سکوهه» گردید. دهستان‌های «شهرکی» و «نارویی» تابع بخش میانکنگی گردید و به بخش بزرگی تبدیل شد که مرکز این بخش قصبه «خالقداد» تعیین شد. این دو بخش تابع شهرستان زابل گردید (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۵۷). در حال حاضر سیستان دارای پنج شهرستان؛ زابل، زهک، هیرمند، نیمروز و هامون می‌باشد.



تصویر ۲) نقشه سیستان و شهرستان‌های آن

۳-۲- وجه تسمیه سیستان

درخصوص نام سرزمین سیستان اقوال و روایت‌های متفاوتی در منابع آمده است؛ مولف تاریخ سیستان (حدود ۴۴۵-۷۲۵هـ.ق) می‌نویسد: «بنا کردن سیستان بر دست گرشاسب بود». وی گرشاسب را نسل چهاردهم کیومرث (آدم علیه السلام) و تاریخ بنای سیستان را در ۴۰۰۰ سال پیش از ظهور اسلام ذکر کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۱-۴۹). درباره وجه نامگذاری آن نوشته است: «سیستان را از بهر آن گویند که ضحاک، اینجا مهمان بود به نزد گرشاسب و عادت او آن بود چو مست گشت او را یاد آمد عادت خویش. گفت: شبستان خواهم تا آنجا خوشتر خورم. گرشاسب، عادت او را دانسته بود. گفت: اینجا سیوستان است نه شبستان و سیو، مرد مرد را گفتندی بدان روزگار و سیستان بدان گویند که همیشه آنجا مردان مرد باشند چون این سخن گفته شد ضحاک شرمناک شد. گفت: ای پهلوانان! راست گویی ما به سیوستانیم نه به شبستان» از آن زمان این منطقه «سیوستان» نامیده شد و به مرور زمان سیوستان به سیستان، ساده و روان گردید (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۴).

بعضی بر این باورند که سیستان تحریف شده سکستان است و سجستان معرب آن است و واژه فارسی سکستان، یعنی سرزمین ساک^۱ (سکه) و آن قومی است که بیشتر آبادی‌ها و آبادانی‌های این سرزمین به کوشش و پایمردی و نیروی آنان پدید آمد. نام این قوم (سکاها) را یونانیان «سکوت» می‌نوشتند. این کلمه یونانی را اروپائیان به تلفظ زبان‌های خود درآورده و «سیست» خوانده‌اند و سرزمین ایشان (سیستان) را به همین مناسبت «سیستی»^۲ نام گذاشته‌اند. پیش از تسلط ساک‌ها، این سرزمین به نام درنگیانها یا «زرنگ»^۳ خوانده می‌شد، ولی پس از هجوم طایفه مزبور به این منطقه نام آن نخست مناسکاتینا شد. و سپس به سکستان تغییر یافت. و به مرور زمان سیستان شد. قوم زرنگی (سارنگی یا درنگی) کهن‌ترین قوم سیستان است که در بخش سفلی هیرمند و هامون می‌زیستند. تاخت و تاز اقوام سکا در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد بی‌شک مردم آنجا را دگرگون ساخت، چون نام قوم جدید بر آن سرزمین نهاده شد. سکاها در سیستان سکونت و پادشاهی داشتند، از این‌رو این سرزمین به نام آنان سکستان (سیستان) نامیده شد. شایان ذکر است که نیمروز، زابلستان یا زاولستان، درنگیان یا سرنگا، زرنگ یا زرنگیا، سکستان سگستان، سیستان، سجستان، زرنج و ... از جمله اسامی مشهور این سرزمین بوده‌اند که در منابع ذکر شده‌اند (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۳۴-۳۵).

¹ Saka

² Systie

³ Zaranka

۳-۳- قدرت سیاسی باستانی حاکم بر سیستان

حاکمان در گذشته از خانواده‌های قدرتمند و صاحب نفوذ، و از تبار ریشه‌دار بودند و نقش مهمی را در حیات نظام سیاسی زمان خود ایفا می‌کرده‌اند. همانطور که فرهنگ رجایی در «تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان» می‌آورد: «خانواده‌های قدرتمند ایرانی نیز عامل و عنصر محدود کننده و حتی گاه تغییر دهنده شاه و منزلت او باید در نظر آورده شوند زیرا در این مورد از نقش طبقات و تقسیم کار مهم‌ترند» (رجایی، ۱۳۷۵: ۹۷). در شاهنامه فردوسی، نخستین جایی که از سیستان (زابلستان) سخن به میان می‌آید، هنگام سلطنت منوچهر، پادشاه پیشدادی است. سام فرزند نریمان و نوه گرشاسب به دربار منوچهر می‌رود. منوچهر به سام محبت بسیار می‌کند و دستور می‌دهد که عهدنامه‌ای بنویسند و در آن قلمرو سام سیستان را تعیین کنند:

وزآن پس منوچهر عهدی نوشت	سراسر ستایش بسان بهشت
همه کابل و زابل و مای هند	ز دریای چین تا به دریای سند
ز زابلستان تا بدان روی بست	بنوی نوشتند عهدی درست

پس از صدور فرمان حکمرانی، سام از منوچهر شاه سپاسگزاری می‌کند و به سیستان باز می‌گردد. هنگامی^{۱۵} که سام به فرمان منوچهر، مأمور لشکرکشی به گرساران مازندران و جنگ با تورانیان می‌شود، زال را در سیستان می‌گذارد و خطاب به او می‌گوید:

چنان داد که زابلستان خان تست جهان سربسر زیر فرمان تست

در این زمان سیستان بعنوان قلمرو اختصاصی خاندان رستم، دارای استقلال بود؛ و خارج از ایران اصلی محسوب می‌شد. پس از منوچهر به ترتیب نوذر، زاب و گرشاسب پادشاهی کردند. گرشاسب یکی از نام‌آورترین پهلوانان حماسه‌های ملی و برخاسته از سیستان و از نژاد جمشید است. مولف تاریخ سیستان می‌نویسد: «اما بنا کردن سیستان بر دست گرشاسب، بن اثرت، بن شهر، بن کورنگ، بن بید اسب، بن تور، بن جمشیدالملک، بن فو جهان، بن اینجد، بن او شهنگ، بن فراوک، بن سیامک، بن موسی، بن کیومرث بود، و کیومرث آدم علیه السلام بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۰-۴۹). «میر آخوند» در «روضه الصفا» می‌نویسد: «در گرشاسب- نامه نقل است که جمشید مجهول وارگرد عالم می‌گردید تا در حوالی سجستان (سیستان) ساکن شد و

دختری از قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند که گرشاسب از آن نسل است و رستم از آن تخمه». گرشاسب اولین کسی بود که بر سیستان حکومت کرد و پس از او اعقابش تا رستم و فرامرز پسر رستم قدرت سیاسی در سیستان را عهده داشتند. کریستن سن، مولف کتاب «کیانیان» می‌نویسد: «گرشاسب، آخرین پادشاه پیشدادی است که ۹ سال پادشاهی کرد و پس از آن کیانیان بر این منطقه حکمران شدند (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۱۵۲-۱۵۱).

۴- الگوهای کلان قدرت سیاسی در سیستان

همانطور که گفته شد طبق گفتگوی متمرکزی که درون گروه مورد بحث قرار گرفت سه نوع الگو شناسایی گردید این سه الگو بصورت زیر تشریح می‌شوند:

۴-۱- الگوی تمرکزگرا

این الگو تأکید بر تمرکزگرایی قدرت منتسب به خاندان کیانی دارد که بخش اعظمی از تاریخ سیاسی سیستان را حکمرانی کرده‌اند. از این الگو بعنوان یک الگوی موروثی نیز می‌توان یاد کرد. در اوستا سیستان وطن خاندان کیانی شناخته شده چنانکه در کرده نهم فقره ۶۶ زمیادیشیت اینطور آمده است: «فَر کیانی از آن کسی است که شهریاری خود را در آنجائیکه رودخانه هیرمند دریاچه کیانسی (هامون) را تشکیل می‌دهد برانگیزد» (دوست‌خواه، ۱۳۴۳: ۳۰۳). تردیدی نیست که کیانیان از جمله قدیم‌ترین آریایی‌هایی هستند که در نخستین مرحله مهاجرت آریایی‌ها از شمال به جنوب در حوزه دلتای رود هیرمند (سیستان) متمکن شده‌اند و در این مکان شالوده مدنیت و سلطنت و زندگی شهرنشینی را بنیاد گذاشته‌اند و از سیستان دیگر نقاط از جمله ایران و افغانستان کنترل می‌کرده‌اند.

خانیکوف که در سال‌های ۵۹-۱۸۵۸م به امارت افغان و سیستان سفر کرده بود، به آخرین کیانیان سیستان اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ساکنان قدیمی سیستان در حال حاضر نیز مانند گذشته به دو گروه دهقانان یا روستایی و کیانی، یعنی نجبا و اعقاب (اخلاف) پادشاهان قدیم تقسیم شده‌اند. حاکمان سیستان همیشه از میان گروه اخیر انتخاب شده‌اند، چه در دوره صفویه چه در دوره قاجاریه تا زمان سلطنت محمدشاه قاجار» (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۳). بطور کلی کیانیان دوره‌های متناوبی قدرت سیاسی سیستان را در دست داشته‌اند. می‌توان سه طبقه از کیانیان و منتسب به آنها را که در این ناحیه حکمرانی داشته‌اند را نام برد:

۱) کیانیان باستان: کیانیان باستان قدرت را در ایران و سیستان در دست داشته‌اند. آنها دومین سلسله پادشاهی اساطیر ایرانی بعد از پیشدادیان هستند که با مرگ اسکندر پسر دارا نیز این سلسله منقرض می‌شود.

از آنجا که پس از مرگ «گرشاسب» باید از خاندان سلطنتی کسی را به پادشاهی انتخاب می‌کردند، زال نام و نشان کی قباد را از موبدان پرسید، سپس نزد او به البرز کوه فرستاد و وی کیقباد را به ایران آورد و بر تخت شاهی نشاند. بنا به دلیری که رستم در جنگ سپاه کیقباد با تورانیان از خود نشان می‌دهد، کیقباد نیز به پاس قدردانی منشور سلطنت سیستان را به نام رستم و خاندان او می‌نویسد که نماینده سلسله کیانیان در شرق ایران هستند (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۱۵۴-۱۵۲). البته بنابه روایت‌های مختلف، رستم با پیوند با خواهر کیکاووس از روابط مستحکمی با کیانیان برخوردار بود و نماینده کیانیان در این دوره تاریخی سیستان بوده است (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۱).

۲) صفاریان: طبقه دوم سلسله صفاریان (۳۹۳-۲۴۷هـ.ق) بودند، این سلسله توسط یعقوب لیث و برادرانش که پیشه رویگری (صفاری) داشتند، با تضعیف طاهریان بنیان گذاشته شد. مولف تاریخ سیستان با اطمینان کامل نسب یعقوب لیث را به کیومرث مرتبط می‌سازد و در مورد اعقاب یعقوب هیچگونه تردیدی بدل راه نمی‌دهند که از سلاله واقعی کیانیان باستانی‌اند (رئیس‌الذکرین، ۱۳۷۰: ۱۳۵). پایتخت صفاریان شهر «زرنگ» در سیستان بود و آنها نه تنها توانستند که خود را بعنوان یک حکومت بر ایران مطرح و سیستان را بعنوان پایتخت ایران در آورند، بلکه توانست قدرت سیاسی خود را تا نواحی غرب ایران یعنی خوزستان و تا تهدید خلیفه در بغداد گسترش دهد. آخرین حکمران این سلسله، امیرخلف بن احمد بن محمد خلف بود که در سال ۳۹۳ هـ.ق توسط سلطان محمود غزنوی از حکمرانی خلع شد و سیستان به دست غزنویان افتاد (ملک شاه حسین سیستانی، ۱۳۴۴: ۶۳-۶۱).

۳) ملوک نیمروز: طبقه سوم که به ملوک نیمروز معروف هستند، پس از یک دوره فترت چندین ساله که از نسل صفاریان بودند، مجدداً قدرت را در دست گرفتند. آنها با پیوستن به سلاجقه از آن جمله آلب سلان و سلطان ملک‌شاه جلال و عظمت خود را تجدید کردند (پرویز، ۱۳۸۶: ۶۴). از این پس فرمانروایان بومی سیستان خویشتن را «ملک» می‌خواندند. و طاهر صفاری، که در عصر سلجوقیان حاکم سیستان شد، نخستین «ملک» نامیده شده است. اعضای این خاندان نیز خود را از اعقاب پیشدادیان و کیانیان می‌دانستند (Buchner, 2012: 456). ملوک نیمروز خود منشعب به دو سلسله بودند: ۱- ملوک نصری (۶۳۲-۴۲۱هـ.ق)؛ با وجود از میان رفتن صفاریان سیستان به دست محمود غزنوی، روحیه استقلال طلبی مردم سیستان از بین نرفت. عواملی چون فشار مالیاتی کارگزاران غزنوی و سستی نیروی نظامی غزنویان در دهه‌های سوم و چهارم سده پنجم و یاد خوش حکومت صفاریان سیستان که خاطره خوشی برای سیستانیان داشت نقش مهمی را در این روحیه که مهمترین خیزش ضدغزنوی بود ایفا کرد، سرانجام باعث شد تا موجبات

ظه‌ور شاهان نصری فراهم آید و ملک ابوالفضل نصر بن احمد (۴۲۱-۴۶۵هـ.ق)، با مشاهده این ضعف و این حقیقت که غزنویان توانایی پاسداری مرزهای سیستان را ندارند، با پیوستن به سلجوقیان و ابراز وفاداری به آنان موجبات ظهور خود را فراهم آورد. ملوک نصری تا حمله مغول در سیستان قدرت داشته‌اند و پس از آن این ملوک منقرض شدند (پرویز، ۱۳۸۶: ۷۰-۶۸). ۲- ملوک مهربانی (۶۳۳-۱۲۶۲هـ.ق)؛ علیرغم از بین رفتن ملوک نصری در سال ۶۳۳ هـ.ق شاخه دیگری از ملوک در سیستان به قدرت رسیدند و موسس این سلسله شمس‌الدین علی بن مسعود بن خلف بن مهربان نام داشت و به همین دلیل این سلسله را ملوک مهربانی می‌توان نامید. ملوک مهربانی در استیلای قدرت مغول بر ایران، همانند سایر حکام ایران به اطاعت از آنها پرداختند و موجبات استقلال قدرت خود و آبادی سیستان را فراهم آوردند. با سقوط مغولان در دوره فترت میان مغولان و تیموریان، بر اثر درگیری‌های متعدد ملوک مهربانی با همسایگان‌شان به قدری ضعیف شدند که با هجوم تیمور از پای درآمدند. این ملوک تا دوران شاه طهماسب صفوی تضعیف شده بودند تا اینکه با حذف گماشتگان صفوی بر سیستان، توانستند قدرت خود را احیا نمایند و تا نیمه دوم قرن سیزدهم هجری با ملک حمزه کیانی به حیات سیاسی خود ادامه دهند (صبوری و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۸-۴۷).

از منابع قدرت کیانیان که این الگو را بیشتر نمایان می‌ساخت؛ فره نسبی، موروثی بودن حکومت، استقلال سیاسی، وسعت سرزمینی، ازدواج‌های درونی و با سلاطین و از آداب و رسوم شاهانه مخصوص آن روزگار نیز برخوردار بودند. این ویژگی آنها را از جایگاه برتری از دیگران در امر حکومت‌داری سیستان مطرح می‌کرد. بطور مثال در ارتباط با نسب و نسل آنها ذوالفقار کرمانی که در ۱۲۸۸ق مأمور نقشه‌برداری از سیستان بوده در مورد کیانیان چنین می‌آورد: «به قول خود آنها می‌گویند پشت در پشت به جمشید جم می‌رسیم و یک هزار و یکصد سال قبل از این به سیستان آمده‌ایم» (کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۰). و یا در ارتباط با استقلال سیاسی این خاندان، ملک شاه حسین سیستانی مولف احیاء الملوک، «ملوک سیستان» را نمونه‌ای از فرمانروایی «شاهان عجم» می‌داند و از نوشته او بر می‌آید که آنان در امور سیاسی تا اندازه زیادی استقلال داشته‌اند. بنابر نوشته او هنگامی که شاه اسماعیل صفوی هرات را گرفت، ملک سلطان محمود کیانی به دیدار شاه آمد و او «هرات تا سیستان» را به ملک محمود ارزانی داشت. استقلال سیاسی که به شاهان کیانی تفویض شده بود در دوران اختلافی که میان قزلباش‌ها و میران سیستان افتاده بود قابل استناد است: «هنگامی که شاه صفوی گروهی را از قزلباش‌ها را همراه ملک محمود فرستاد که در سیستان به امر وکالت استقرار یافتند. این امر ده سال به درازا کشید و میران سیستان که قدیمی این سلسله رفیعه بودند، در امر مهم و سرانجام کارها دخل نداشتند. دخالت قزلباش‌ها در امور سیستان سبب ناخشنودی میران سیستان شد و آنان

تهدید کردند که به هندوستان مهاجرت خواهند کرد. ملک محمود کیانی در نهایت میران سیستان را در امور سیستان بکار گرفت» (ملک شاه حسین سیستانی، ۱۳۴۴: ۱۵۴-۱۴۳؛ ۱۴۹-۱۴۷).

کیانیان در قرن ۱۳ق/۱۹م تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گرفتند که در نتیجه آن قدرت سیاسی آنها در سیستان تضعیف شد. مهمترین این عوامل عبارت بودند از:

- ظهور حکمرانی مستقل افغان‌ها در همجواری سیستان؛ افغان‌ها در نخستین اقدام خود در ارتباط با ملوک کیانی، پس از آنکه ملک فتحعلی کشته شد و شخص ملک محمدحسن خان (ثانی) که برای تأیید حکومت خود به دیدار نادر شتافته بود پس از بازگشت به حکومت سیستان در بین راه بوسيله دسته‌ای از افغانه که در فراه در کمین وی نشسته بودند به قتل رسید (صبری و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۹۲). در اقدام دیگری بعد از قتل نادر افشار، احمدخان درانی یکی از سرداران سپاه نادر به تأسیس دولت مستقل افغانستان پرداخت. وی به منظور توسعه قلمرو افغانی خود قبل از لشکرکشی به هند، به میربرخوردار خان آچکزائی مأموریت داد تا به سیستان برود و کیانی‌ها را مطیع خود سازد. میربرخوردار خان طبق دستور احمدخان درانی وارد سیستان شد و با تدبیر توانست همبستگی ملوک کیانی را با دولت احمدشاه درانی جلب کند (ملک شاه حسین سیستانی، ۱۳۴۴: ۹۴)، و دختر ملک سلیمان کیانی را به پیوند احمدخان درانی با خود به افغانستان بیاورد. از این به بعد کیانیان تحت‌الحمایه افغان‌های درانی بودند و با ریختن مالیات به درانی‌ها به آنها اعلام وفاداری نمودند (حسینی جامی، ۱۳۸۶: ۲۶۹-۲۶۸).

- ورود نیروهای انگلیسی و روسیه در نواحی آسیای مرکزی و مناطق همجوار سیستان و سیاست‌های تجزیه-طلبانه در جداسازی و مرزبندی آنها نیز تأثیر بسزایی در حفظ و تغییر حکومت‌های محلی داشته است. بطوریکه این اثرگذاری سرانجام احمدخان ابدالی را تشویق کرد تا راه تأسیس کشور جداگانه افغانستان را در پیش گیرد و افغان‌ها چنگ‌اندازی‌های را به سیستان شروع نمایند (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۴۶).

- حکومت مرکزی ایران در قرن نوزدهم گرفتار مسائل پیچیده‌ای شده بود که تمرکز بر روی سیستان را بعنوان منطقه شرقی را در حاشیه نگه داشته بود. در نتیجه توجه به ملوک کیانی که خود در پاره‌ای مواقع از استقلال برخوردار بودند نیز برای دولت ایران چندان خوشایند نبود از توجه دولت به کیانیان می‌کاست.

- ظهور خوانین و طوایف در منطقه سیستان ناشی از شرایط دگرگون شده داخلی و خارجی که توانسته بودند بر نفوذ سیاسی خود بیفزایند.



تصویر ۳) الگوی متمرکز: کیانیان از باستان تا نیمه دوم قرن سیزدهم هجری

۲-۴- الگوی تکثرگرا

الگوی تکثرگرا در قرن نوزدهم در پی ناکارآمدی الگوی متمرکز جریان یافت که اشاره به پراکندگی و خیزش خوانین و طوایف در مناطق مختلف سیستان که در پی قدرت سیاسی بودند اشاره دارد. مهمترین این طوایف عبارت بودند از:

۱) خزیمه عَلم: بنا بر آنچه که روایت است منصور دومین خلیفه عباسی یکی از سردارانش را موسوم به خازم بن خزیمه مأمور سرکوبی شورشیان خراسان کرد و ایشان پس از موفقیت در مأموریت او و اعقاباش بر نواحی قهستان پیرامون بیرجند امروزی حکومت کردند. درخشش سیاسی این طایفه از زمان نادر شروع می‌شود که اسماعیل خزیمه با همکاری نادر افشار، ملک محمود کیانی را به قتل می‌رساند. از این پس در تحولات سیستان و نواحی شرق نقش بسزایی ایفا کنند (حسین پور، ۱۳۸۲: ۹۶).

۲) سربندی‌ها: سربندی‌ها یا سرابندی‌ها حدوداً سیصد سال پیش به سیستان آمده بودند و مقر اصلی آنها در سیستان «سه کوهه» نام داشت. رئیس آنان فردی به نام میرقنبر (قمبر) بود که کلانتر این منطقه محسوب می‌شد. پس از او قدرت وی در خانواده‌اش به ارث ماند. جانشینان میرقنبر عبارت بودند از: پسرش میر کوچک، سپس نوه‌اش محمدرضاخان و فرزند شخص اخیر به نام میرخان. پس از وی پسرش محمدرضاخان جایگزین پدر گردید (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۵).

۳) **نارویی‌ها:** نارویی‌ها از طوایفی ساکن در بمپور بودند که در روزگار ملک بهرام کیانی به سیستان عزیمت کردند و در نواحی چاه نیمه، قلعه نو و کهنه مستقر شده بودند. علم خان که جایگزین پدر در طایفه نارویی شده بود در این ناحیه دهکده برج میرعلم خان را ساخت که بعدها قلعه کهنه معروف شد. پس از او دوست محمدخان و سپس برادرش شریف خان رئیس ایل نارویی‌ها گردیدند. شریف خان نیز بواسطه ازدواج دخترش با امیرعلی اکبرخان حسام الدوله علم که حاصل این ازدواج شخص امیرمعصوم خان بود بعنوان بزرگ ایل نارویی مطرح می‌گردید (تیت، ۱۳۶۴: ۱۷۹-۱۷۵).

۴) **شهرکی‌ها:** در همسایگی نارویی‌ها، شهرکی‌ها در ناحیه دشتک و جزینک قرار داشتند که ۹۰۰ سال قبل، از عراق به سیستان مهاجرت کرده بودند. هاشم خان شهرکی در این زمان بعنوان سرشناس ایل شهرکی مطرح بود و روابط مستحکمی با محمدرضا خان سرابندی داشتند. شخص محمدعلی خان پسر هاشم خان که بعدها جای پدر را در طایفه شهرکی گرفت ناشی از پیوند با دختر محمدرضاخان سرابندی موقعیت سیاسی خود را تثبیت کرد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۱: ۱۷۶).

۵) **سنجرانی‌ها:** ورود سنجرانی‌ها به سیستان زودتر از نارویی‌ها و سربندی‌ها بوده است. ریاست سنجرانی‌ها را در این زمان ابراهیم خان سنجرانی برعهده داشت. وی توانسته بود حوزه چخانسور را تصرف کند و از نفوذ سیاسی در سیستان برخوردار شود (حسین پور، ۱۳۷۳: ۵۳).

همانطور که گفته شد طوایف مذکور به همراه سر طایفه‌ها بر مناطقی از سیستان نفوذ یافته بودند و زمین‌های هر بخش از سیستان با نام آن طایفه شناخته می‌شد که از این رو مالکیت آنها بر زمین‌ها و درآمد حاصل از آن، مهمترین منبع برای قدرت‌یابی آنها تلقی می‌شد. این خوانین در آن مقطع حتی اتحادهای باهم منعقد می‌کردند که این اتحاد بر وحدت آنها می‌افزود. سندی که از سال ۱۲۱۰ ق برجای باقی مانده است بصورت گویا این امر را تأیید می‌کند در این سند که بین میربیگ خان شهرکی به نمایندگی از طوایف شهرکی و سربندی و محمداعظم خان افغان منعقد شده، دو طرف بر اتحاد و اتفاق با هم تأکید کرده و یکدیگر را از هرگونه مخاصمات علیه هم برحذر داشته‌اند. در این سند نامی از ملک کیانی بعنوان حاکم سیستان به میان نیامده است (رئیس‌الذاکرین، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

نخستین تلاش الگوی متکثرگرا در سیستان در پی ناکارآمدی الگوی متمرکز ظاهر شد. گفته می‌شود ملک جلالدین کیانی وقتی حکومت سیستان را بدست گرفت فردی عیاش بود. در یکی از اعیاد قربان پس از آنکه بزرگان طوایف به نزد ملک جلالدین برای عرض سلام و ادب رفته بودند و سپس هدایای خود را تقدیم نمایند، ملک در مجلس آنان حاضر نشد. این بی‌محلی بهانه‌ای برای تغییر الگوی قدرت در سیستان گردید. در پی

آن محمدرضاخان سرابندی از این رفتار ملک کیانی بر آشفت و به کمک روسای طوایف سنجرانی، شهرکی و نارویی علیه خان کیانی خیزش و او را از صحنه سیاسی سیستان بیرون راندند. ملک کیانی که توانایی مقابله با خوانین شورشی را نداشت به نزد کامران میرزا درانی (شوهر خواهر و حاکم هرات) گریخت و از او کمک طلبید و در سال ۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م با چهل هزار تن نیرو به سیستان حمله کرد و مجدد به قدرت سیستان بازگشت. اگرچه صلحی میان او و محمدرضاخان سرابندی منعقد شد و نیاتک یا شهر حسین‌آباد مرز طرفین در نظر گرفته شد، اما با بازگشت قوای کامران میرزا به هرات، استقرار ملک جلال‌الدین در سیستان دیری نپایید و خوانین سیستان در سال ۱۲۵۴هـ.ق برای بار دوم او را از سیستان بیرون راندند هرچند که مجدداً از حاکم هرات کمک طلبید، اما کامران میرزا گرفتار مسئله هرات با محمدشاه قاجار بود و نتوانست در حفظ قدرت کیانیان در سیستان به او یاری رساند. با فرار ملک جلال‌الدین خوانین به ظاهر ملک حمزه را به حاکمیت منصوب کردند اما علناً قدرت در دست خوانین بود. ملک حمزه از شدت تأثر که خاندان کیانی قدرت را از دست دادند در ۱۲۶۲هـ.ق در گذشت. فرزندان ملک حمزه نیز که چهار نفر بودند مورد توطئه‌های سران طوایف قرار گرفتند (تیت، ۱۳۶۴: ۱۸۲-۱۷۵). بدین ترتیب الگوی متکثر خود را به حذف الگوی متمرکز نمایان ساخت. پیامد سیاسی این شرایط تقسیم سیستان و قدرت آن به چهار منطقه نفوذی روسای طوایف شهرکی، نارویی، سنجرانی، و سرابندی بود. شخص هاشم خان شهرکی بر دشتک، پولکی و قسمت‌هایی از مرکز و حوالی رود بزرگ سیستان تسلط یافت. دوست محمدرضاخان نارویی نواحی برج علم خان و بخش جنوب شرقی سیستان، علی خان سنجرانی پسرخان جان بر ناحیه شمال تا رودخانه خوسپاس و در شمال شرق تا دریاچه هامون و در غرب با اولین شعبه‌ای که از هیرمند جدا شده و به دریاچه می‌ریخت و بطور کلی بر اراضی سواحل مقابل رودخانه و چخانسور، محمدرضاخان سرابندی بر سه کوهه، چلنگ و بخش-هایی از مرکز و حوالی رود بزرگ، جلال‌آباد و سایر قسمت‌های شمالی سیستان را در اختیار گرفتند. در حالیکه خاندان علم نیز در این زمان مدعی حاکمیت بر سیستان شده بودند و در لاش و جوین، اسحاق زایی‌ها سر برآورده بودند (کریستی و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۰۰-۹۷؛ ۲۷۳).

۲۲

اما آنچه که به تقویت این الگو در نیمه دوم قرن نوزدهم کمک شایان رساند هم‌پیمانی افغان‌ها و دولت انگلیس در تقسیم سیستان بود که سیستان به دو منطقه «اصلی» (متعلق به ایران) و «فرعی» (متعلق به افغانستان) در ۱۸۷۲م تبدیل شد و مناطقی نظیر نادعلی، قلعه فتح، ترقو و همچنین متصرفات خوانین نارویی و سنجرانی را در کرانه خاوری هیرمند و عمده سرزمین‌های اشغالی توسط افغانان در سال‌های پیش را به مدعیان افغان اختصاص داد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۲۹۱). در نتیجه حاکمان ابراهیم خان در چخانسور و احمدخان در لاش و جوین از استقلال نسبی برخوردار شوند و احمدخان مناطقی همچون درک، دمیلی، کوه

گاه، قوچ، خیرآباد و ... را به قلمرو خود اضافه کند. در حالیکه خوانین سیستان اصلی را برای جداسازی از ایران تحریک می‌کردند (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۶۹).

خوانین مناطق سیستان اصلی نیز در جهت دستیابی به سیستان دچار درگیری‌های درون خانوادگی و طایفه-ای شدند. بطوریکه علی‌خان در طایفه سرابندی پس از مرگ برادر خود محمدرضاخان با کور کردن پسر او از صحنه ریاست طایفه، تلاش کرد تا خود را به قدرت اول سیستان تبدیل نماید. او در نامه‌ای به حسام السلطنه والی خراسان اطاعت‌اش را از ایران اعلام نمود. و ناصرالدین شاه ناشی از وضع سیاسی سیستان، دخترعموی خود یعنی قمرسلطان را به عقد او درآورد و شخص علی‌خان در سیستان سکه به نام پادشاه ایران ضرب نمود (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۶۹ و سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۹۵). اما این ثبات دوام چندانی نیافت و علی‌خان خیلی زود دستخوش اختلافات قومی مورد خشم بازماندگان برادرزاده مقتول خود قرار گرفت و در اکتبر ۱۸۵۸م به قتل رسید (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۲۷۸). ناصرالدین شاه تصمیم گرفت تا قدرت سیستان را به خوانین علم و شخص امیر علم خان سوم خزیمه حاکم قائن واگذار نماید. وی نیز برای حفظ قدرت خود از شیوه سنتی وصلت با خاندان حکام و سرداران محلی سود جست بطوریکه دختر سردار ابراهیم خان سنجرانی، حاکم چخان‌سور را به همسری خود و دختر سردار شریف خان ناروئی را برای پسر ارشد خود امیرعلی اکبرخان و دختر سردار احمدخان را برای فرزند دومش، امیراسماعیل خان، برگزید. اگرچه به نظر می‌رسید الگوی تکثرگرا در سیستان پایان یافته است اما از این پس حاکمان علم در رقابت با دیگر خوانین سیستان از جمله سرابندی‌ها و شخص تاج محمدخان و سردار پردل خان پسر سردار لطفعلی خان بزرگ و متحدان‌شان قرار گرفتند که با حاکمیت یافتن خاندان علم، قدرت نفوذ و تفوق آنها کاهش یافته بود و حاکمیت علم‌ها را بر سیستان غصبی می‌دانستند (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۲۶۹). برای علم‌ها نیز این شکنندگی قدرت متأثر چند عامل بود که به شبه الگوی تکثرگرا کمک می‌رساند: ۱- گروه‌های قومی و خوانین متنفذ در سیستان، ۲- ضعف دولت قاجار در ایجاد الگویی متمرکز و ۳- انقلاب مشروطه در ایران، بطوریکه از این پس الگوی دیگری از قدرت را ترسیم می‌کرد که قدرت عرصه رقابت است.

اما آنچه به از بین رفتن الگو شبه تکثرگرا کمک شایان نمود روی کارآمدن رضاشاه در نیمه اول قرن بیستم و برخورد با نیروهای تمرکزگرای قدرتمند در راستای ایجاد وحدت ملی در ایران بود. از این‌روست که از میان برداشتن این خوانین و سرداران پرقدرت از اهداف عاجل و مبرم رضاشاه در این دوره تاریخی قرار گرفت (احمدی، ۱۳۸۳: ۲۱۰-۲۰۸). بطوریکه سردار محمدرضاخان پردلی (سرابندی) تبعید و تحت نظر قرار گرفت. سردار علی‌خان پردلی، برادر محمدرضاخان که از در سازش و اطاعت‌پذیری از خاندان علم وارد شد بگونه‌ای

دیگر مورد توجه بود. تعدادی از سرداران و متنفذینی چون سردار امین خان نارویی و محمدعلی کیانی با واگذاری و در اختیار قرار دادن زمین‌های خالصه و همچنین کسب موقعیت‌های اداری تطمیع شدند. روسای ایلات و عشایر وفادار، تبدیل به زمین‌داران قدرتمندی شدند که نقش واسطه ایل و طایفه خود را با دولت بازی می‌کردند و دولت در عوض در مناطق دوردستی در بلوچستان و سیستان به این سرداران و متنفذان امتیازاتی داده شد. برخی از روسای طوایف با تداوم وفاداری، علاوه بر دوره رضاشاه در دوره پهلوم دوم نیز پادشاهی‌های زیادی دریافت داشته و به بخشی از نخبگان سیاسی کشور تبدیل شدند و موقعیت‌هایی نظیر عضویت در مجلس شورای ملی و وزارت کسب نمودند و یا موفق به کسب پست‌هایی در سایر نهادهای مهم دولتی شدند (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۶۴-۱۶۳).



تصویر ۴) الگوی تکثرگرا: خوانین و طوایف سیستان

۳-۴- الگوی نمایندگی

نوع دیگری از الگوی قدرت که ریشه در انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ش) ایران داشت که به موجب آن در سیستان ظاهر شد، الگوی نمایندگی یا انتخاب نماینده ایالتی برای مجلس بود. این الگو بعنوان یکی از پایه‌های قدرت (تفکیک قوا: قوه مجریه، قضائیه و مقننه) جایگزین الگوی سنتی قدرت یعنی نظام پادشاهی شد و نظام

خوانین منطقه‌ای را در ولایات تحت تأثیر قرار داد و به اصطلاح مردم از طریق انتخاب نمایندگان خود در قدرت سهیم باشند. هرچند که در چند ساله اول انقلاب مشروطه همچنان سیستم گذشته در برابر تغییرات مقاومت می‌کرد ولی در مجموع الگوی مذکور بنابر اینکه از پایگاه مردمی برخوردار بود و حق انتخاب سیاسی مردم را محترم می‌شمرد توانست خود را تثبیت نماید و به تعبیری دیگر منبع قدرت این الگو با تقویض آن از سوی مردم به نمایندگان تعریف می‌شد.

این الگو دو دوره زمانی یعنی از مشروطه تا اواخر دوران پهلوی دوم و سپس از انقلاب اسلامی تا دوران اخیر را تجربه کرده است که به تبع سیستان را هم تحت تأثیر قرار داده است. در اینجا به اجمال به بررسی ادوار الگوی نمایندگی در سیستان می‌پردازیم و سپس با نمونه‌گیری تاریخی در جهت تبیین این الگو، در رقابت با سهم گرفتن از قدرت از تأثیر واپس‌گرایی آن سخن خواهیم گفت. البته این بدان معنا نیست که این الگو یک الگوی نامطلوب است و نمایندگانی منتخب کارکرد مثبتی نداشته‌اند، بلکه هدف آن است که نشان داده شود اگر این الگو در مسیر قدرت قرار گیرد و با شایسته‌گزینی همراه نباشد با کژتابی کارکردی و پیامدهای منفی همراه خواهد بود.

۴-۳-۱- الگوی نمایندگی در سیستان از مشروطیت تا جمهوری اسلامی

۲۵

در دوره قاجار انتساب نمایندگان سیستان با توجه به اینکه این منطقه به پیوست با خراسان درآمد و تحت نفوذ خاندان علم قرار گرفت، و از طرفی متأثر از نگاه حکومتی، انتخاب نماینده از بالا صورت می‌پذیرفت. اما از مشروطه تا دوران جمهوری اسلامی سی و پنج دوره مجلس تشکیل شده است که از این تعداد؛ پنج دوره مجلس در دوره قاجارها، هفت دوره مجلس در دوره پهلوی اول و دوازده دوره مجلس در دوره پهلوی دوم برگزار گردید که مجموعاً پانزده نماینده که اکثراً غیربومی و تحمیلی و برخی از آنها بصورت متناوب برای سیستان انتخاب شدند. این نمایندگان دارای خاستگاه اجتماعی و خانوادگی ممتاز و از متنفذین، ملاکین و تجاری بودند. برخی از آنها علاوه بر خاستگاه اجتماعی و خانوادگی برجسته در منطقه، پیوند خویشاوندی با دربار و اهرم‌های قدرت در مرکز مانند دولت و دربار نیز داشتند که در پاره‌ای موارد تعیین آنها برای سیستان، با اعتراض همراه می‌گشت. برای نمونه در تلگرافی که از طرف مردم سیستان در اعتراض به تعیین مهدی فرخ به نمایندگی دوره چهاردهم مخابره شد به خاستگاه اجتماعی و اقتصادی وی به شرح زیر اشاره شده است: «... ایشان طبع اعیانی داشته یعنی اعیانی طلبند و با ملت رنجبر و کشته‌گر سیستانی نظر مساعد ندارند و در این مرحله که بایستی در رفع اختلافات و نواقص امور فلاحتی و زراعتی و هزارها نواقص سیستان بپردازند در شماره ۳۱ روزنامه یزدان اظهار عقیده فرمودند که من طرحی تهیه کرده‌ام که سیستان از عموم

رعایای سیستانی منتزع به چند نفر متنفذ داده شود ... و از تلگرافات پی در پی که اخیراً به عده متنفذین نموده که برابر منظور او تلگرافات و صورت مجلس تنظیم و به مقامات عالی تقدیم دارند نهایت مخالفت او را به مصالح سیستانی نشان می‌دهد ...» (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۳۳۱). تقریباً پس از انتخابات مجلس شانزدهم بود که انتخاب نماینده‌ای بومی بعنوان حق انتخاب سیاسی در تعیین سرنوشت، بیشتر برای سیستانی‌ها اهمیت یافت و در این دوره سیستانی‌ها علی خان پردلی را بعنوان نماینده بومی خود انتخاب نمودند از این پس این الگو از قدرت خود را بعنوان یک الگوی پرتنش قدرت مطرح ساخت.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران حکومت از سلطنتی به جمهوری تغییر و ساختار مجلس همچنان حفظ شد و پس از سه دوره مجلس، در بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸ش نام مجلس رسماً به «مجلس شورای اسلامی» تغییر نام یافت. در این دوره سیستان بنابر رشد جمعیتی که داشت تعداد دو نماینده را به خود اختصاص داد. از ۱۳۵۸ تا ۱۴۰۰ش یازده دوره انتخابات مجلس برگزار گردید که طی آن مجموعاً چهارده نماینده گاهاً بصورت متناوب به مجلس راه یافتند. اکثر این نمایندگان را بومیان سیستان و از طبقه روحانیت، کارمندان، پزشکان و دانشگاهیان تشکیل می‌داد. در اولین دوره انتخابات مجلس در سال ۱۳۵۸ش آیت‌اله سید محمدتقی طباطبایی اولین نماینده مردم سیستان به مجلس راه یافت که البته بدلیل حادثه تیر ۱۳۶۰ش بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری منجر به شهادت ایشان شد، بدنبال آن حجت‌الاسلام سیدصادق حسینی طباطبایی (برادر شهید) در انتخابات میان دوره‌ای ۱۳۶۰ بعنوان نماینده مردم سیستان به مجلس راه یافت.

۲۶

جدول (۱) نمایندگان سیستان از مشروطه تا دوران اخیر جمهوری اسلامی

دوره‌ها	تعداد مجالس	نمایندگان سیستان (ادوار نمایندگی)
قاجار	۵ (۵-۱)	منصورخان معدل الدوله (۲)، میرزاسعیدخان معدل الدوله (۳)، معظم السلطنه (۴)، مصباح دیوان-اسدی (۵ و ۶).
پهلوی اول	۷ (۱۲-۶)	سلمان خان اسدی (۷، ۸ و ۹)، میرزا علی اکبر خان اسدی (۱۰)، عیسی مشار قائم قامی (۱۱)، ۱۲ و ۱۳).
پهلوی دوم	۱۲ (۲۴-۱۳)	سیدمهدی فرخ (۱۴)، عبدالله وثوق (معتمدالسلطنه) (۱۵)، سردارعلی خان پردلی (۱۶)، امیرحسین خان خزیمه علم (۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰)، به دلیل حوادث دوره هفدهم در سیستان بدون نماینده ماند (۱۷)، جهانگیر تفضلی (۱۸)، محمدابراهیم پردلی (۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴)، اسماعیل خزیمه (۲۳)، محمدحسین مهندس رهبر (۲۳ و ۲۴).

شهبیدسید محمدتقی حسینی طباطبایی (۱)، سیدصادق حسینی طباطبایی (۱، ۲، ۴، و ۷)، غلامعلی شهرکی (۱، ۲ و ۳)، محمد حسین پودینه (۳)، عباس میرحسینی (۴ و ۵)، غلامرضا اشرافی (۵)، ابوالقاسم مختاری (۶ و ۷)، غلامحسن آقایی (۶)، عباسعلی نورا (۸)، احمدعلی کیخا (۸ و ۱۰)، سید باقر حسینی (۹)، حلیمه عالی (۹)، حبیباله دهمرده (۱۰ و ۱۱)، محمد سرگزی (۱۱).	۱۱ (۱۱-۱)	جمهوری اسلامی
---	--------------	------------------

نویسنده و (شجعی، ۱۳۷۰: ۵۱۱-۵۱۰)

۴-۳-۲- رقابت در الگوی نمایندگی قدرت سیستان

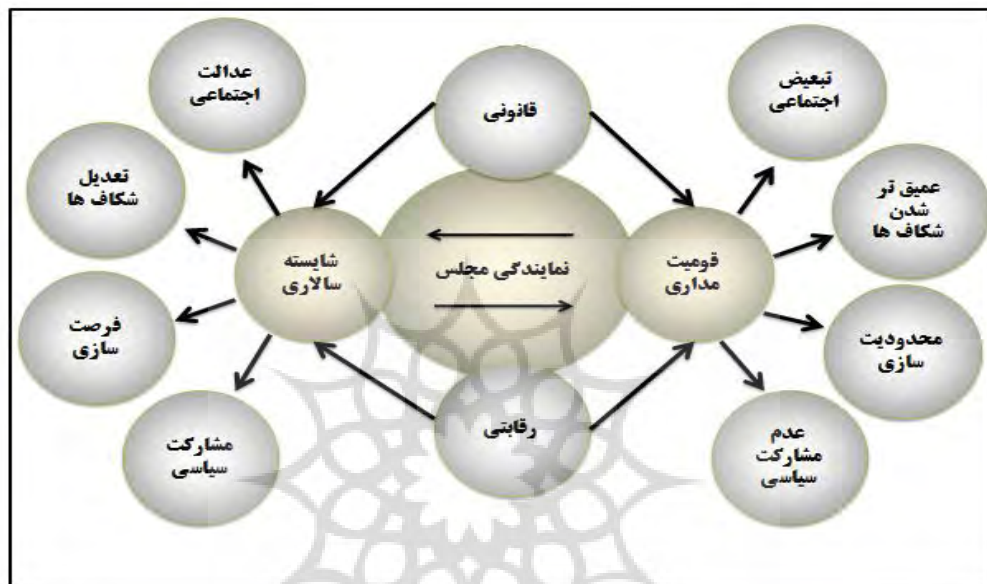
از ویژگی‌های مهم الگو نمایندگی و به تبع آن در سیستان کسب کرسی نمایندگی مجلس بعنوان یک منبع قدرت سیاسی تعریف می‌شود و اصولاً بدلیل رقابتی بودن این نوع الگو، تلاشی در جهت کسب قدرت است. با سلطه خاندان علم بر ظرفیت‌های سیاسی سیستان در اواخر دوره قاجار و پهلوی، تنها بخشی از قدرت که از سلطه آنها خارج و راهی برای شکست انحصارطلبی آنها در سیستان باشد انتخاب نماینده بود که می‌توانست در مرکز سیاسی از قدرت تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی برخوردار باشد. از این‌رو تلاش برای بدست آوردن منصب نمایندگی برای دو گروه در سیستان قابل تعریف بود: اول: برای علم‌ها که تلاش می‌کردند که این بخش از قدرت سیاسی را نیز بدست آورند و یا نماینده وابسته به خود تعریف نمایند و بدین‌سان سلطه قدرت خود را بر سیستان حفظ نمایند. دوم: برای افراد و گروه‌های بومی سیستان که تلاش داشتند در قدرت سیاسی سهیم شوند و از این طریق بر گروه رقیب (علم‌ها) نیز تأثیر گذارند. رقابت در این الگوی نمایندگی از دوره شانزدهم مجلس شورای ملی (۱۳۲۹ش) به جد مدنظر سیستانی‌ها بود و در دوره هفدهم به اوج خود رسید. در دوره شانزدهم مجلس همانطور که گفته شد علی‌خان پردلی بعنوان نماینده مردم سیستان انتخاب گردید اما با فوت نماینده سیستان در اثنای دوره، با نفوذ خاندان علم، امیرحسین خزیمه علم را که از نامزادهای کاندیداتوری این دوره بود جایگزین او در مجلس کردند و این مسئله اعتراضات شدیدی را از طرف سیستانی‌ها به همراه داشت (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۲۶۳-۲۶۲). برای دوره هفدهم مجلس چندین نفر از جمله آیت‌اله میرزا ابراهیم شریفی (از اهالی سیستان) و امیرحسین خزیمه علم مجدداً کاندیداتوری خود را اعلام نمودند که در این با مذاکراتی پنهانی خزیمه علم با دست‌اندرکاران از مساعدت طرفین در برگزاری انتخابات به نفع خود آسوده خاطر گردیده بود. بطوریکه در جلسه شورای فرمانداری چنین تصمیم‌گیری شد که چون دعوت ۱۰۸ نفر از طبقات نامبرده در شهرستان مشکل است، به جای آن با دعوت از ۵۳ نفر موافقت کردند. در نتیجه از

۵۳ نفر که ۳۲ نفر آنان طرفدار کاندیدای خزیمه علم و ۲۱ نفر دیگر از طرفداران کاندیدای آیت‌اله شریفی که در رأس آنها محمدرضاخان پردلی بود به عمل آمد. این نحوه عملکرد فرمانداری مورد اعتراض و شکایت کاندیدها اهالی سیستان قرار گرفت و با آغاز انتخابات در صبح روز ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ش مردم شروع به برخورد با مسئولین سیاسی و مأموران نظامی کردند. در این برخورد ۱۲ نفر کشته و ۳۰ نفر مجروح شدند که در این بین نام اشخاصی چون علینقی کوثر فرماندار، اسحاق اشتریه بازرس قضایی، علی احسانی بیرجندی رئیس انجمن شهر و عضو انجمن انتخابات سردار نظر خان ایرانی کشته شدند. پیامد سیاسی چنین برخوردی از سوی مردم آن بود که در این دوره سیستان بدون نماینده در مجلس باقی بماند (رئیس‌الذکرین، ۱۳۷۰: ۳۲۱). در واقع برای سیستانی‌ها که شاهد سلطه علمی‌ها بر ظرفیت‌های سیستان بودند نداشتن نماینده بهتر از داشتن نماینده غیربومی بود که سیستان را برای خاندان خود تعریف می‌کرد و سهم از قدرت سیستانیان را نادیده می‌انگاشتند.

بعد از انقلاب اسلامی نیز شاهد رقابت در عرصه الگوی نمایندگی سیستانی‌ها هستیم که پا را حتی فراتر از منطقه سیستان گذاشت و در زاهدان حجت‌الاسلام سیدمحمدعلی زابلی از اهالی سیستان کاندید نمایندگی دور دوم مجلس در فروردین ۱۳۶۳ شد. هیأت تشخیص صلاحیت (که اکثریت بیرجندی بودند)، صلاحیت وی را رد کردند. در پی رد صلاحیت او، سیستانیان مقیم زاهدان در حسینیه سیستانیان زاهدان تحصن نمودند که بین آنها و مأمورین درگیری شد و در نتیجه آن ۴ نفر از سیستانیان کشته و ۱۸ تن نیز زخمی و تعداد زیادی از مردم بازداشت شدند. نماینده مردم زاهدان در نطق قبل دستور مورخ ۱۳۶۵/۰۳/۲۷ در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی ضمن اشاره به مشکلات حوزه انتخابیه خود می‌گوید: «آنچه امروز مانع پیشرفت سیستان و بلوچستان می‌باشد تنها وجود خان‌ها نیست، بلکه وجود باندهای مرئی و نامرئی است که سرخ همه جریانات را در دست دارند و میراث شوم دوران ستمشاهی و سلطه علمی (خاندان علم) می‌باشند و ریشه در قرون گذشته دارند. پس از انقلاب اسلامی نه تنها از بین نرفتند بلکه تشدید هم شده و شیوه‌های رسیدن به مقصود را هم تغییر داده‌اند» (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۸۱۰-۸۰۹).

از این‌رو الگوی نمایندگی اگرچه یک الگوی مدرن دموکراسی است و فارغ از جنبه‌های مثبت آن، برخی از رویدادهای منتهی به این الگو در سیستان پیامدهای منفی اساسی را نیز به دنبال داشته: اولاً با تعریف الگوی مذکور حول مفهوم قدرت، شکاف‌های قومیتی پررنگ‌تر شد. بطوریکه شکاف میان اقوام بومی سیستان، شکاف قومی سیستانی‌ها- بیرجندی و حتی با بلوچ‌ها قبل و بعد از انقلاب از این دسته بوده است. ثانیاً همپا با شایسته‌سالاری، مفهوم قومیت‌مداری نیز رواج یافت که تلاش می‌شود تا ظرفیت‌های سیاسی برای آن تعریف شود. به تعبیری دیگر چشمداشت اقوام به منتخب مجلس و وعده‌های نماینده در صورت رأی آوردن می‌تواند

در این راستا تفسیر شود که فارغ از جنبه‌های مثبت این الگو، قومیت‌مداری در انتخاب نماینده عملاً جایگزینی برای شایسته‌سالاری بوده و بدین‌سان قدمی نه رو به توسعه سیستان، بلکه واپس‌گرا تلقی گردد که پیامدهای آن باتوجه به نمودار شماره (۱) قابل تأمل است.



نمودار (۱) تأثیر متفاوت الگوی نمایندگی در سیستان با نگرش قانونی و رقابتی

نتیجه‌گیری

پیرامون قدرت از گذشته تا به حال بسیاری از اندیشمندان به ارائه نظریاتی پرداخته‌اند، در حالیکه ماکس وبر «قدرت را تحمیل اراده فرد بر دیگران» می‌داند، مارکس آن را «تحمیل اراده یک طبقه بر طبقه دیگر» کرده و پارسونز آن را «قابلیت تعمیم یافته برای تضمین اجرای تعهدات الزام‌آور واحدهایی در نظام سازمان جمعی» تعریف کرده است. غالباً نیز شخصیت، مالکیت و سازمان را مهمترین منابع اعمال قدرت بیان کرده و معتقد است که از گذشته تا به حال ابزار و منابع اعمال قدرت به تناسب هم تغییر یافته است در حالیکه در گذشته شخصیت منبع اعمال قدرت بوده و از ابزار تنبیه بهره می‌جست، سپس مالکیت از ابزار تشویق و گاهاً از هردو بهره گرفت. در روزگار جدید، با روی کار آمدن سازمان (ها) نقش ابزار و منابع دیگر قدرت کم‌رنگ

شد و این بصورت رقابت میان مدیران، سازمان‌های انتخاباتی و نمایندگان و ... جریان یافته است. چنین برداشتهایی از قدرت در طول تاریخ از گذشته تا به امروز در هر سرزمین و جامعه‌ای گریزناپذیر بوده و این در ارتباط با سیستان بعنوان یکی از ایالت‌های شرقی جمهوری اسلامی ایران نیز قابل تصدیق است. بطوریکه در این منطقه سه نوع الگوی کلان و متحول قدرت سیاسی؛ متمرکزگرا، تکثرگرای و نمایندگی را می‌توان شناسایی نمود که از گذشته تا حال از پی هم در سیستان رخ داده است.

۱- الگوی متمرکزگرا؛ منتسب به کیانیان سیستان بود که سه دوره متناوب را برپایه سه طبقه منتسب به کیانیان قدرت سیاسی سیستان را در دست داشتند؛ ۱- کیانیان باستان ۲- صفاریان و ۳- ملوک نیمروز که خود منشعب از دو ملوک نصری و ملوک مهربانی بودند. کیانیان قدرت بلامنازع سیستان از باستان تا اواسط قرن نوزدهم بودند که البته در برهه‌هایی از تاریخ سیاسی سیستان بطور موقت تحت تأثیر عوامل مختلف از قدرت سیاسی حذف می‌شدند اما بواسطه فره نسبی و ویژگی‌هایی چون موروثی بودن حکومت، ازدواج‌های سیاسی و ... که از منابع قدرت آنها به شمار می‌رفت توانایی بازیابی قدرت خود را داشتند و برسیستان اعمال قدرت می‌کردند. این الگو در اواخر قرن نوزدهم تحت تأثیر عواملی داخلی و خارجی نظیر؛ نفوذ خوانین و طوایف در سیستان، همجواری با افغان‌ها، سیاست‌های استعماری انگلیس تحلیل رفت. ۲- الگوی تکثرگرا؛ منتسب به خوانین و طوایف مختلف در سیستان از جمله سربندی، سنجرانی، شهرکی، ناروئی و علم در سیستان می‌باشد که از اواسط قرن نوزدهم و تا دهه‌های نخست قرن بیستم نمایان بود. آنچه که بر نفوذ این طوایف و سرداران آنها می‌افزود و از مهمترین منابع قدرت‌شان محسوب می‌شد مالکیت آنها بر زمین بود. این الگو در پی ناکارآمدی الگوی متمرکزگرا با شورش طوایف بر علیه کیانیان گسترش یافت. با حذف کیانیان از صحنه سیاسی سیستان خوانین با تقسیم مناطق تحت نفوذ خود، قدرت سیاسی را در سیستان بین خود تقسیم و خود را حاکم مناطق تحت نفوذ خود خواندند. ویژگی چنین شرایطی شکنندگی قدرت بود چراکه تلاش در جهت بسط قدرت هریک به ناکامی تحقق یک الگویی متمرکز می‌انجامید و به استمرار تکثرگرایی قدرت کمک می‌کرد، بطوریکه سرابندی‌ها در جهت کسب قدرت سیاسی بر سیستان برآمدند ولی بواسطه اختلافات قومی ناکام ماندند. از طرفی آنچه که به این الگو بیشتر کمک رساند طرح تقسیم سیستان به دو منطقه اصلی (متعلق به ایران) و فرعی (متعلق به افغان‌ها) بود کی طی آن خوانین سنجرانی در چخانسور، احمدخان در لاش و جوین از استقلال نسبی برخوردار شدند. در پی چنین شرایطی در اواخر قرن نوزدهم دولت قاجار، با واگذاری قدرت سیاسی سیستان به خوانین علم تلاش نمود تا با ایجاد قدرت متمرکز در سیستان ثبات سیاسی را بر این منطقه بازگرداند و از قدرت خوانین منطقه‌ای بکاهد ولی بواسطه نفوذ خوانین قدرت علم‌ها نیز شکننده بود نهایتاً با روی کار آمدن دولت رضاشاه و سیاست‌هایش در رابطه با کاهش قدرت

خوانین از طریق تبعید، تطمیع و پاداش به خوانین بود که به محو شدن این الگو در سیستان کمک رساند. ۳- الگوی نمایندگی؛ با ایجاد مشروطه و تغییرات ساختاری در ایران از جمله ایجاد نهاد مجلس و رقابت بر سر کرسی نمایندگی نمایان گردید که منطقه سیستان نیز تحت تأثیر این الگو قرار گرفت و در عرصه کلان سیاسی کسب کرسی نمایندگی یک الگوی قدرت تعریف شد. طی دوران مشروطه تا اواخر پهلوی دوم ۱۵ نماینده و در دوران جمهوری اسلامی ایران ۱۴ نماینده و مجموعاً ۲۹ نماینده حائز این کرسی شدند و اساساً منبع قدرت نماینده بر مبنای تفویض مردم تعریف شد. بررسی این الگو بر مبنای رقابت برای کسب کرسی نمایندگی که یکی از جنبه‌های قدرت محسوب می‌شود در برهه‌ای از تاریخ سیستان بخصوص انتخابات مجلس شانزدهم و هفدهم در دوران پهلوی و بعد از انقلاب نشان داد که این الگو یکی از الگوهای کلان قدرت سیاسی در سیستان محسوب می‌شود چراکه از طریق آن می‌توان در قدرت سهیم شد و به کسب امتیازات سیاسی و توزیع ظرفیت سیاسی پرداخت. چنین تعبیری از کسب قدرت در سیستان نشان می‌دهد که اگر این الگو در رقابت برای کسب قدرت کرسی مجلس بر مبنای نگرش‌های قومیتی تعریف شود با تمام جنبه‌های مثبت خود می‌تواند یک الگویی ضد توسعه‌ای با توجه به پیامدهایی منفی از قبیل تبعیض اجتماعی، شکاف قومیتی، عدم مشارکت سیاسی و ... قلمداد شود بخصوص آنکه الگوی نمایندگی در سیستان بواسطه محیط قومیتی از این نگرش پیروی کرده است.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- ابراهیمی، مریم (۱۳۸۹)، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی، تهران: انتشارات بخارا.
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، قومیت و قومیت‌گرایی در ایران (افسانه تا واقعیت)، تهران: نشر نی.
- ۳- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۹)، سیستان‌نامه، تهران: انتشارات مرغ آمین.
- ۴- بهار، ملک الشعرا (۱۳۸۱)، تاریخ سیستان، تهران: انتشارات معین.
- ۵- بهمنی قاجار، محمد (۱۳۸۱)، ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرز، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۶- پرویز، عباس (۱۳۴۵)، «ملوک نیمروز یا طبقه دوم صفاریان»، نشریه تاریخ، س ۱، ش ۱۴.
- ۷- پورداود، ابراهیم (۱۳۴۷)، یشت‌ها، تهران: انتشارات اساطیر.

- ۸- تیت، جی. پی (۱۳۶۴)، سیستان، ترجمه: سیداحمد موسوی، تهران: اداره کل ارشاد اسلامی سیستان با همکاری سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
- ۹- حسین پور، پرویز (۱۳۷۳)، نظر و گذری بر سیستان، بی‌جا: انتشارات صفار.
- ۱۰- حسین پور، پرویز (۱۳۸۲)، چشم‌انداز سیستان در گذرگاه تاریخ، تهران: نشر حافظ نوین.
- ۱۱- حسینی جامی، محمود (۱۳۸۶)، تاریخ احمدشاهی، ترجمه: محمد سرور مولایی، تهران: انتشارات عرفان.
- ۱۲- خانیکوف، ولادیمیر (۱۳۷۵)، سفرنامه خانیکوف؛ گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی، ترجمه: اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۳- دوست‌خواه، جلیل (۱۳۴۳)، اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: نشر مرارید.
- ۱۴- دوورژه، موریس (۱۳۵۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۱۵- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۵)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: انتشارات قومس.
- ۱۶- رئیس‌الذاکرین، غلامعلی (۱۳۷۰)، زادسروان سیستان؛ شرح منثور احوال طوایف سیستان، مشهد: انتشارات فرهنگ سیستان.
- ۱۷- رئیس‌الذاکرین، غلامعلی (۱۳۸۶)، اسناد تاریخی سیستان، مشهد: انتشارات فرهنگ سیستان.
- ۱۸- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۹- سیاسر، قاسم (۱۳۸۲)، تاریخ پیدایش شهر زاهدان، زاهدان: انتشارات تفتان.
- ۲۰- شجعی، زهرا (۱۳۷۲)، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۱- شهرمدان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، نزهت‌نامه، تصحیح فرهنگ جهان‌پور، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۲- صبوری، نادر و همکاران (۱۳۸۶)، شجره‌الملوک تاریخ منظوم سیستان از کهن‌ترین روزگاران تا فرمانروایی ملک بهرام کیانی در دهه‌های نخست حکومت قاجاران، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- ۲۳- کریستی، چارلز و همکاران (۱۳۷۸)، جغرافیای تاریخی سیستان؛ سفر با سفرنامه‌ها، ترجمه: حسن احمدی، تهران: ناشر مولف.
- ۲۴- کرمانی، ذوالفقار (۱۳۷۴)، جغرافیای نیمروز، تهران: نشر میراث مکتوب.
- ۲۵- گالبرایت، جان کنت (۱۳۷۱)، آناطومی قدرت، ترجمه: محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات صدا و سیما.
- ۲۶- مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۵۹)، مانفیسست حزب کمونیست، ترجمه: محمد پورهرمان، تهران: انتشارات حزب توده.
- ۲۷- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸)، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: انتشارات شیرازه.

- ۲۸- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، *بازیگران کوچک در بازی بزرگ*، ترجمه: عباس احمدی، تهران: انتشارات معین.
- ۲۹- ملک سیستانی، شاه حسین (۱۳۴۴)، *احیاء الملوک*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۰- مورگان، دیوید (۱۳۹۴)، *فوکوس گروه به مثابه پژوهش کیفی*، ترجمه: نصرت فتی، تهران: نشر نی.

لاتین:

- 31- Buchner, V.f (2012). *Sistan, Encyclopedia of Islam*, 1913-1936, E.J. Brill, leiden, Holland.
- 32- Weber, max (1954) .*On law in Economy and Society*, Cambridge: Harvard University.

